تا شکست ملی را تبدیل به تیتر کنند. در این مخابره‌های رسمی و غیررسمی گزارش دهندگان، چیزی که بولد می‌شود کاروان پرتعداد و بی‌نتیجه ایران است که انگار شکست خورده به دنیا آمده است. اکنون قلم به دست‌های کیهان ورزشی و دنیای ورزشی شیپور شکست را چنان به صدا درمی‌آورند که به گوش مقام اول مملکت هم می‌رسد. این در حالی است که گزارش‌های غیررسمی ناظران و دلسوزان اعزامی نیز سر از دفتر شاهنشاهی درآورده است. یکی از آن گزارش‌های واقع‌بینانه را دبیر جوان فدراسیون فوتبال نوشته است و از این محتوا برخوردار است که به این پرسش روز پاسخ دهد که «ما چگونه و چه زمانی می‌توانیم میزبانی المپیک را برعهده بگیریم؟» زمانی که ساختار کلی کشور و احداث تأسیسات ورزشی کافی، ما را آماده برگزاری رویداد معظمی چون المپیک کند و نیز دارای حداقل‌ها و استانداردهایی در حوزه قهرمان‌پروی باشیم. او نتیجه گرفته است که ایران برای میزبانی المپیک حداقل ۱۵ سال وقت لازم دارد آنهم به شرط اینکه از فردا استارت آن را از لحاظ زیربناسازی بزند. وقتی کاروان مغلوبان به ایران بازگشت شاه رسماً سازمان تربیت بدنی را منحل کرد. آن روزها در پس پرده و مقابل دیدگان رسانه‌ها، شایعاتی بسیار منتشر شده بود که حاکی از این بود که باید سازمان تربیت بدنی به وزارت ورزش یا به نهادی مستقل تبدیل شود که رئیسش معاون نخست وزیر نباشد اما در واقع هنوز هیچ‌کس از پس پرده‌های این انحلال خبر نداشت. زمانی که سازمان تربیت بدنی به حالت تعلیق درآمد حجت رفت و معاون اجرایی نخست وزیر وقت پیگیری امور اداری سازمان تربیت بدنی را به عهده گرفت. تعلیق و بلاتکلیفی چند ماه طول کشید و در این میانگاه ورزشی‌ها گلایه‌ها می‌کردند که شاه ایران چنان درگیر حوزه‌های حساس اقتصادی و امنیتی و بین‌المللی است که فرصت رسیدگی به چرخ پنجم گاری ورزش را ندارد. از سوی دیگر نیز همان زمان شایعاتی بر سر زبان‌ها می‌چرخید که از انتخاب آتابای رئیس موفق فدراسیون فوتبال برای جانشینی حجت خبر می‌داد. جامعه ورزش منتظر کسانی بود که در ورزش دگرگونی عمیقی ایجاد کنند و رئیس فدراسیون فوتبال توانسته بود با میدان دادن به کارشناسانی دلسوز و باسواد کارنامه موفقی در حوزه قهرمانی، در بخش راه‌اندازی لیگ و نیز فتح کنفدراسیون آسیا بجا بگذارد. بعدها برخی از سیاستمداران نزدیک به قدرت سیاسی حاکم چنین خاطرنشان کردند که پادشاه ایران همزمان با فاجعه المپیک مونترال به فکر افتاده بود که پای برادرش غلامرضا را از ریاست عالیه ورزش (کمیته المپیک) بریده و پسر جوانش را بالای سر این حوزه جوان‌ساز و جوان‌پسند بگمارد. ظاهراً پسرش نیز در فکر کسب مشورت‌های نهایی بود که در کاخ نوشهر گاهی میز صبحانه‌اش را برای مشورت با ورزشی‌های معتمد خود می‌آراست که با طیاره فرندشیپ به این شهر برده می‌شدند. معادلات سیاسی پشت پرده اما به آنجا رسید که آرام آرام کامبیز آتابای از گردونه انتخاب به عنوان جایگزین حجت خارج شد. شنیده می‌شد که اربابش نه تنها با حضور او در رأس کل ورزش کشور که حتی با حضورش در صدر فدراسیون فوتبال نیز مخالفت کرده بود. چرا که او را به عنوان معتمد و محرمش برای کارهای خصوصی و محرمانه و نیز برای ترتیب دادن ملاقات‌های ویژه خود لازم دارد و چنین شد که بعد از اتمام دوران تعلیق، ناگهان تیمسار دیگری با عنوان نادر جهانبانی جانشین حجت شد که او نیز مثل تیمسار قبلی یک رئیس کاملاً غیرورزشی به شمار می‌رفت. اندکی بعد نیز به ناگه پسر ارشد شاه برای گذراندن یک دوره خلبانی یکساله در آمریکا از ایران رفت و کار سازمان ورزش به روال کلیشه‌ای سابق بازگشت؛ روز از نو، روزی از نو. شاید در این میان تنها کاری که رئیس تازه ورزش کرد انتقال مقر سازمان تربیت بدنی از سنگلج به ورزشگاه آزادی بود که از اسارت ترافیک رها شود. خلبان دلخوری که توقع داشت به عنوان فرمانده نیروی هوایی گمارده شود، جای خود را به فرماندهی داد که از او سابقه کمتری داشت و خود در یک پست غیرتخصصی گمارده شد که تا روز آخر مأموریتش از آن راضی به نظر نمی‌رسید.

۴

نه تنها حجت که سه تیمسار آخر مستقر در رأس ورزش در دهه پنجاه، کارنامه موفقی در حوزه استادیوم سازی و سخت افزاری از خود بجا نگذاشتند. هنگامی که زندان قزل قلعه برچیده شد و اوین ساخته شد، دبیر خوشفکر فدراسیون فوتبال وقت نامه‌ای خطاب به حجت مرقوم کرد که در زمین‌های مفصل قزل قلعه می‌توان استادیوم سازی کرد؛ یک سالن دوازده هزار نفری یا یک ورزشگاه سی هزار نفره در حوالی دانشگاه تهران که خاطرات تلخ قزل قلعه را در اذهان عمومی در سایه خاطرات شیرین ورزشی فراموش کند و البته سرانه مکان‌های ورزشی را در تهران توسعه یافته آن سال‌ها نیز بالاتر ببرد. قزل قلعه نخست مال فرمانداری نظامی بود که سپس تحویل سازمان امنیت داده شد و هنگامی که اوین ساخته شد آن محبس قدیمی دیگر از محبوس خالی شده بود. حجت وقتی ماجرا را با شاه در میان گذاشت با چنین دستوری مواجه شد «با ارتش مذاکره کنید.» او آن روزها لەلە استادیوم سازی را می‌زد و به خبرنگار دنیای ورزش گفته بود که «در قزل قلعه یک ورزشگاه ۶۵ هزارنفری در عرض ۲۲ ماه خواهیم ساخت و در برنامه پنج ساله پنجم ۳۵۰ سالن ورزشی در سراسر ایران تدارک خواهیم دید. به طوری که هر شهر بالای ۲۵ هزار جمعیت، دارای ورزشگاه اختصاصی خواهد شد.» چنین رویاسازی‌هایی اما با مقدورات و مقدرات زمانه همساز نبود و حجت بینوا نتوانست شاهد تحقق رویاهایش باشد. حتی وقتی که تیم آقای دیده‌بان در فدراسیون فوتبال به او التماس دعا کردند که قربان بالاغیرتاً بیایید امجدیه را نوسازی کنیم او به نظر می‌رسید که سرش پی کفترها و تازیانه‌اش است و بدان نیز وقعی نگذاشت. در چنین شرایطی منتقدین او می‌گفتند مملکت در آن سال‌ها چنان از لحاظ درآمدهای نفتی فربه و پولدار شده بود که می‌شد با چندرغازهایی، در سراسر ایران موج ورزشگاه سازی راه انداخت اما او طی شش سال حضورش بر رأس ورزش مملکت غیر از احداث پنج سالن چیز دیگری پی نیفکند. ورزش مملکت در آن سال‌ها به تمامی در تهران بزک کرده خلاصه شده بود و شهرستان‌ها از لحاظ فقر تأسیساتی اوضاع اسفباری داشتند. شاید غیر از تک و توک ساختمان سازی‌هایی که در چند کلانشهر ازجمله تبریز، اهواز، کرمان، ارومیه و تا حدودی در مشهد و رشت آن هم برای برگزاری آبرومندانه تورنمنت بین‌المللی فوتبال جوانان -جام ولیعهد- انجام شد و بودجه همه‌شان را دفتر هویدا پرداخت حجت در عملیات عمرانی سازمانش پردامنه و موفق ظاهر نشد. آن‌وقت‌ها که می‌شد با چند میلیون تومان استادیوم‌های کهنه و عتیقه شهرستان‌ها را بازسازی و زیباسازی کرد. استادیوم‌هایی که گاه حتی از داشتن توالت و دوش و رختکنی کافی نیز محروم بودند. ورزشگاه‌هایی چنان مخروبه و جهان سومی که یک بار دبیر فدراسیون فوتبال خطاب به استاندار اصفهان -اکبرزاد- گفته بود «قربان اگر در مراسم چهارم آبان‌ها نیاز به دستشویی داشتید به رئیس اداره تربیت بدنی شهرستان‌ها نمی‌گویید کجا ما برویم دستشویی!؟»

در چنین بحبوحه‌ای حجت کاشانی شعارهای جورواجوری داد اما نتوانست در شکوفایی اقتصادی آن سال‌ها چندان آمار دندانگیری در حوزه سخت افزار بجا بگذارد. حتی نشد برای خوزستان عزیز که روی نفت خوابیده بود و شاکله تیم‌های شنا و واترپلوی تیم ملی را در بازی‌های آسیایی تهران تشکیل می‌داد استخرهایی بسازد که منجر به توسعه قهرمان‌پروری در ورزش‌های آبی شود. همان واترپلویی که با قهرمانی در بازی‌های آسیایی تهران کاری سترگ انجام داده و توجهات عمومی را به سوی خود کشانده بود. آن استقبال‌های مردمی از واترپلو دیگر در تاریخ تکرار نمی‌شود. بازی‌هایی که سوزن می‌انداختی در سالن لبریز از تماشاگر پایین نمی‌آمد. حجت حتی به این بهانه نتوانست در مهد و پایگاه شنای ایران استخرهایی چند بسازد و بعد با آوردن مربیان ارزان مجاری به کوالیتی ورزش‌های آبی ایران تعهدی درازمدت بدهد. شاید چنین بتوان نتیجه گرفت که شهرستان‌ها بعد از راه‌اندازی لیگ تخت جمشید از نظر سخت‌افزاری مورد توجه قرار گرفته و مخروبه‌های‌شان کم‌کم تبدیل به آبادانی شد. عدم موفقیت حجت در حوزه عمرانی چنان چشمگیر بود که یک بار کاریکاتوریست کیهان ورزشی با اعلام اینکه حجت گفته برای ورزش مدارس مستشار خارجی استخدام می‌کنم از قول دانش‌آموزی فسقلی خطاب به او نوشت «اگه راست می‌گی، اول یه زمین ورزش واسه ما بساز!»

حجت کاشانی با اینکه یک نظامی غیرورزشی به شمار می‌رفت اما گاهگاهی نیاز داشت که اهلیت ورزشی خود را به نمایش بگذارد. مثلاً وقتی با شعبون خان روابطی به هم می‌زد و در باشگاه جعفری حضور به هم می‌رساند هوس میل بازی و طناب بازی می‌کرد. لابد ذهن تاریخ‌گرای بچه‌های دهه ۵۰ یادشان هست که یک بار حجت در هنگام بازدید از زورخانه جعفری وقتی نگاهش به طنابی افتاد که از آن بالا آویزان بود یاد ایام جوانی و دوران کماندویی خود کرد و با آن اندام استخوانی‌اش عین برق، شش هفت متری از طناب را بالا رفت تا سابقه ورزشگری خود را رو کند. شاید منظور او زنده کردن خاطرات قدیمی‌اش بود که همیشه می‌گفت در زمان فرماندهی دانشکده افسری که مربیانی چون داود نصیری و پادگورنی و ایزدپناه داشته، وقتی دیده که آنها هیچ برنامه مدونی ارائه نمی‌کنند خودش «طناب مرگ» را راه می‌اندازد. می‌گفت «اول همه می‌ترسیدند از آن عبور کنند ولی وقتی خودم عبور کردم ترس بچه‌ها ریخت.» او یک بار نیز با میل بازی در زورخانه تهران خودی نشان داد تا بقیه ایمان بیاورند که او نیز مثل بقیه رؤسای ورزش لگدی به پشت گربه زده و از اهلیت ورزشی برخوردار است. حجت در همان سال اول حضورش در ورزش وقتی از ۹ هزار مدرسه دیدن کرد فهمید که نه معلم ورزش دارد، نه تأسیسات ورزشی و نه کتب ورزشی. تازه بیست هزار مربی ورزشی هم کم دارد.» او در جلسه‌ای رسمی از پدران بچه‌ها خواست که فرزندان خود را ورزش بیاموزند و گریزی نیز به بچه‌های خودش زد که «من شش فرزند دارم اما نوه خودم را خودم نرمش می‌دهم.» او در تشریح سابقه ورزشی خود در جلسه‌ای عمومی گفت «من از سال ۱۳۰۴ جزو ورزشکاران مملکت بودم. در دوران کودکی آنقدر ضعیف بودم که به تب نوبه دچار شدم و پزشک‌ها ازم قطع امید کرده بودند. تا اینکه معلمی به پدرم گفته بود راه نجات پسرت در ورزش است و پدر رفته بود برای مدرسه‌مان دستگاه‌های پارلل و بارفیکس و دیگر امکانات ورزشی تهیه کرده بود. حجت در مصاحبه با کیهان ورزشی و در پاسخ به منتقدانش که او را غیرورزشی معرفی می‌کردند اعلام داشت که سابقه ورزشی کافی دارد. چرا که در دوران تحصیل در فرانسه قهرمان تنیس، در بلژیک قهرمان شنا و در ارتش قهرمان تیراندازی بوده است. او در جلسات تخصصی مسئولین کلان ورزش ایران از گفتن این جملات که به شدت مخالف رژیم غذایی است ابایی نداشت. می‌گفت «مرگ از وقتی شروع می‌شود که آدم رژیم بگیرد!» و همه حضار می‌خندیدند. یک بار در جلسه‌ای گفته بود «من اکنون که ۶۲ سال دارم تا حالا دندان درد نگرفته‌ام» و در همان لحظه یکی از مقامات ورزش با جدیت تمام در جوابش پرسیده بود «تیمسار دندان درد چه ربطی به ورزش دارد؟!» حجت گفته بود «ورزش به همه چیز و همه کس ربط دارد حتی دندان مصنوعی!»

با این همه اما یکی از مهم‌ترین افتخارات حجت اهدای کاپ قهرمانی جام ملت‌های آسیا در تهران ۱۳۵۶ به کاپیتان قلیچ بود که تصویر رنگی‌اش در جلد نشریات ورزشی کار شد. این شاید آخرین خنده بر لب او بود که در نشریات حک شد. مردی که موهای سرش به تمامی ریخته بود و بخشی از موهای بالای سرش را کشیده بود به سمت چپ که طاسی‌اش را بپوشاند

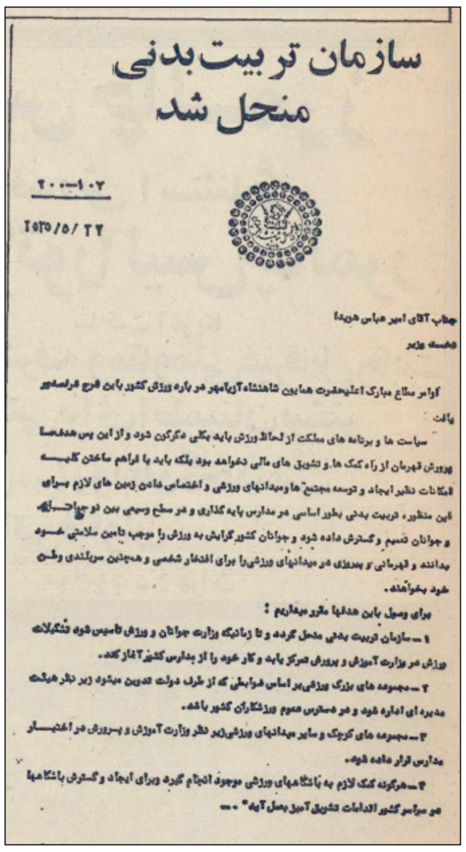
سازمان تربیت بدنی
منحل شد

در همان زمان‌ها که رسانه‌ها ایران را به عنوان نامزد میزبانی المپیک ۱۹۸۰ اعلام کردند در گفت‌وگوی مطبوعاتی خود گفت «ایران به هیچ‌وجه داوطلب نیست و من این خبر را تکذیب می‌کنم. بنده از شنیدن این خبر متأسف شدم. ما خیلی کارهای واجب‌تر داریم. آیا میزبانی المپیک مهم است یا رسیدگی به نیازمندی‌های شهرستان‌ها و روستاهای محروم؟» این در حالی بود که چند وقت پیش از آن روزنامه اطلاعات روز چهارشنبه ۲۴ مهر ۱۳۵۳ از قول خود حجت نوشته بود: «ایران پس از برگزاری موفقیت بار بازی‌های آسیایی ۱۹۷۴ تقاضای برگزاری المپیک سال ۱۹۸۴ و میزبانی بازی‌های جهانی دانشجویان را نیز خواهد کرد.» حجت کاشانی معاون نخست وزیر و سرپرست سازمان تربیت بدنی این خبر را در نطق خود در ضیافتی که برای پیروزی تیم ملی فوتبال ایران در هتل آریا شرایتون برپا شده بود اعلام کرد. او حتی در ذکر جزئیات این میزبانی گفته بود: «ما حتی می‌توانستیم میزبان المپیک در سال ۱۹۸۰ باشیم چون این اطمینان برای ما وجود داشت که بر هر دو شهر متقاضی دیگر برگزاری این دوره از بازی‌ها یعنی لس آنجلس و مسکو پیروز خواهیم شد ولی ما برای بازی‌های ۱۹۸۴ هیچ رقیبی نداریم.» این در حالی بود که لرد کیلانین رئیس کمیته بین‌المللی المپیک که در جریان بازی‌های آسیایی تهران ۱۹۷۴ به تهران آمده بود با مشاهده کیفیت برگزاری بازی‌ها اعلام کرده بود «ایران با شایستگی بسیار می‌تواند میزبان بازی‌های المپیک نیز باشد.» حجت که از دوران رؤسای قبل از خود دل پرخونی داشت گاهی از تیکه انداختن به آنها امساک نمی‌ورزید. یک بار در سمیناری که از وضعیت کادرسازی برای ورزش در دوران سابق انتقاد می‌کرد گفت «قبل از ما تعداد بیست نفر را برای تحصیل در رشته ورزش به خارج فرستادند که ۱۱ نفرشان برگشتند و ۹ نفرشان به کارهای هتلداری و قالی فروشی پرداختند.»

حجت یک سال و اندی بعد از کنار رفتنش از ورزش، در آذر سال ۵۷ با ارسال نامه‌ای به روزنامه اطلاعات به شایعاتی که پیرامون او و لیست خارج کنندگان ارز از مملکت در افکار عمومی راه افتاده بود پاسخ داد و نوشت «هرچند در مورد لیست افراد خارج کننده ارز از طریق دادستان محترم تهران رسیدگی و صورت اسامی انتشار یافت و اسم اینجانب در آن لیست نبود و مسلم شد که نام اینجانب مغرضانه در آن لیست نوشته شده است، به منظور روشن شدن ذهن عامه اعلام می‌دارم اینجانب به استثنای ۱۵

سازمان تربیت بدنی منحل شد
وزارت جوانان و ورزش تأسیس میشود